

فرو می‌رود و تبدیل به لجنزارهای غیرقابل عبور می‌شود.^۱

«خانه‌های اعیان و اشراف دارای دو دستگاه عمارت متصل به هم سازمان خانه‌های شهری است که یکی را بیرونی و دیگری را اندرونی می‌گویند. صاحب خانه مراجعین و مهمانان را در عمارت بیرونی پذیرایی می‌کند و عمارت اندرون به زنان او اختصاص دارد. عمارت بیرونی دارای تالار پذیرایی و اتاق ناهارخوری و اتاقهای دیگری است که مهمانان شب در آنها می‌خوابند. چندی است که ایرانیان از اروپاییان تقلید کرده و عمارت بیرونی را بسبک اروپایی می‌سازند.

اروپاییان مقیم ایران، از اوضاع اندرونها اطلاعی ندارند، فقط دکترها ممکن است گاهی بر حسب لزوم، به آنهاجا بروند. غالباً پیرسرد در بالی که او را «قاوچی» می‌گویند، نزدیک در اندرون ایستاده است. قاوچی اندرون شاهزادگان و اشراف، چماق نقره‌ای هم در دست دارد و اگر صاحب خانه دکتر یا شخص دیگری را به اندرون احضار کرده باشد، دربان ورود او را خبر می‌دهد. در این موقع، درهای اتاقها بسته می‌شود و پرده‌ها را می‌کشند و بعد، خواجه با خدستگاری می‌آید، و تازه وارد را به اندرون راهنمایی می‌کند. در حرم شاهزادگان، چند نفر خواجه در تحت امر یک نفر، که موسوم است به خواجه باشی، مشغول خدمت هستند. خواجه‌باشی در اندرون، فرمانروایی دارد و در سواتع لازم، به خدمتکاران درشتی می‌کند، ولی نسبت به بائولان حرم همیشه اظهار کوچکی و فروتنی می‌کند.^۲

ساختمان خانه: هائری رنه‌دالمانی، که در اواخر عهد قاجاریه به ایران آمده است، می‌نویسد که در ایران، مانند اروپا، ساختن خانه‌ها را بمقاطع نمی‌دهند بلکه انجام این کار را از معماری خواهند. او یکمکه فروشندگان مواد ساختمانی و باگرفتن مبلغی از بناها و کارگران، بیشتر به فکر مداخل شخصی است و سعی می‌کند که حتی الاسکان کار ساختمان بطول بینجامد. پس از پی کتی، آن را با قلوه سنگهای مخلوط به گل و آهک پر می‌کنند. سنگها و آجرهای پدنه دیوار را با دقت بکار می‌برند و داخل دیوار را با پاروسنگ و پاره آجر مخلوط بگل پر می‌کنند. ضخامت دیوار ۱/۵ متر یا دو متر است. طاق زیرزمینها را با آجر می‌زنند و احتیاجی به تیر و خسته ندارد، اما دیوارهای عمارت را غالباً با خشت خام بالا می‌برند ولی نمای آنها آجری است. فقا تمام عمارت را با خشت و گل می‌سازند و برای صرفه‌جویی، از خاک سطح خانه استفاده می‌کنند. در نتیجه، خانه‌ها گود و مرطوب می‌شود.

در کاخهای اعیان، درون تالارها را با گچ‌بریها و تابلوها زینت می‌دهند. در تمام اتاقها، طاقچه‌ها و رفهایی درست می‌کنند که ارتفاع آنها یک متر و عرض کف آنها ۳۰ الی ۴۰ سانتیمتر است. کف طاقچه‌ها را با پارچه‌های ابریشمی می‌پوشانند و روی آن را با شمعدانهای بلور (جار) و ظروف زیبا می‌آریند. بهترین آرایش خانه آینه کاری است به این ترتیب که در پدنه دیوار آینه‌های کوچک و بزرگ قرار می‌دهند.^۳

مسکن مردم: در قادیخ کاشان، به مختصات مسکن و منازل مردم در عهد ناصرالدین-

۱. همان، ص. ۲۵۰.

۲. سفرنامه ازخراسان قاجاری، پیشین، ص. ۱۴۶-۱۴۴.

۳. دکن، همان، ص. ۱۵۰-۱۴۷.

شاه نیز اشاره شده است: «علما و عمال و تجار در خانه های بزرگ و با روح و فضای باز، با حوضها و باغچه های مشجر مورد به انواع گل های ریشه دار و تخمی، اتاق های بزرگ درو ارسی عاقشقه و شیشه فرنگی والوان و فرش قالی و نمد یزدی و اصفهانی و کربانی زندگی می کنند.

اگر زمستان است، کرسی های بزرگ در، و ارسی. از داخل سر به پرده قمیص یا بنارس، و از خارج تجبرهای دولابی کرباس و روفرشی پتوی کرک و احراسی پشم. و علاوه برای گرمی، در اتاق های اندرونی، بخاری روشن می کنند و در اتاق های غیراندرونی نیز منحصر است به بخاری. و اگر تابستان است، روفرشی کتان.

و اما متوسطین، بدیهی است که خانه و اسباب خانه نمودار وضع مالی صاحب خانه است. فرش اتاق آنها گلیم و نمدنراتی و کاشی است. زمستان در شبستان های گرم با کرسی و تابستان، صبح و عصر، در ایوان های جنوبی خانه ها و بین روز، در سردابها و شبها اغنیا یا در بیلاقها یا در باسها، در پشه بندها، و غیر اغنیا در باسها با پشه ها محشودند تا صبح، و از قدیم الی حال بهمین منوال، معهود بوده و هست.»^۱

وضع کوچه ها: حاج پیرزاده در سفرنامه خود، می نویسد: وضع کوچه ها و خانه های شام «خیلی شبیه به خانه ها و کوچه های شهرهای ایران است و کوچه های شهر بیشتر سنگی است. کوچه ها همه درینند دارد و کوچه ها همه دروازه و در دارد؛ گویا در زمانی که امنیت در شهر نبوده از برای هر کوچه ای دریند و دروازه ساخته اند که شبها دروازه دریندهاراسی بسته اند. در خانه های شام تماماً یک لنگه و کوتاه و تنگ است.»^۲ می توان گفت که وضع کوچه ها، در سراسر ایران، از دیرباز تابع نظم هندسی و مقررات شهرسازی، نبود. آقای علی آذری درباره کوچه های مشهد، در حدود ۶۰ سال قبل، می نویسد: «.. کوچه ها باریک و کج و معوج، که بعضی با سنگ های قلوه فرش شده و در ظلمت فرو رفته بودند. بعضی از کوچه ها که یکی از رجال در آن سکونت داشت، چراغ نفتی محتوی فانوسی در آن سوبو می زد. نور این چراغها آنقدر کم بود که حتی زیر و اطراف خود را روشن نمی کرد.»^۳

وضع تهران در آذرماه ۱۲۷۵: از مذاکرات مفصلی که در دی ماه ۱۲۷۵ بین فرمانفرما و کلنل کاساکوفسکی در گرفت، می توان کمابیش، به وضع آشفته تهران در آن ایام پی برد. کلنل بد فرمانفرما می گوید: شما از طاعون وحشت دارید؛ ولی چه تدبیری برای احتراز از آن اتخاذ نموده اید؟ در کوچه ها لاشه مرده ریخته شده است. بین منزل من و قزاقخانه، قبرستانی از لاشه های سگ های مسموم شده و حیوانات دیگر ایجاد نموده اند. بدتر از همه، کشتارگاه عمومی شهر را تعطیل و حیوانات را داخل شهر، هر کس در هر جایی که بخواهد، ذبح می کند. هر جا نگاه کنی، خون است و امعاء و احشاء حیوانات در حال عفونت. فرمانفرما گفت: نمی شود مردم را از کشتارگوسفند در کوچه یا در خانه های خودشان، منع نمود. من فقط تبسم طعن آمیزی نمودم و گفتم: اکنون شما دست روی دست گذاشته و تماشا

۱. عبدالرحیم کلانتر ضرابی (سهیل کاشانی)، تاریخ کاشان. به کوشش ابرج افشار، ص ۲۵۱.

۲. سفرنامه حاجی پیرزاده، پیشین، ص ۲۳۹.

۳. علی آذری، خودشیدی که در قادیکی تبعد ددخشید. ص ۱۶.

می‌کنید و نتایج فلاکت‌بار این بی‌بیدی را پیش‌بینی نمی‌کنید. اما اگر طاعون بیاید، مردم شما را مقصر خواهند شناخت و کاملاً حق خواهند داشت.^۱

فردریچاردز^۲ سیاح انگلیسی که در حدود چهل و چند سال قبل یعنی در اوایل سلطنت رضاشاه، به ایران آمده، مناظر مختلفی از زندگی مردم را در کتاب خود نشان داده است. وصف نیشابور: «اساساً وجود شهر نیشابور تا به امروز، دلیل زنده‌ای حاکی از روح شکست‌ناپذیر و نیروی زندگی مردم آن است؛ چه این شهر، مکرر در مکرر، معرض محاصره و تاخت‌وتاز و زلزله واقع شده است. امروز نیشابور انعکاس غم‌انگیزی از گذشته درخشان آن می‌باشد. اکنون دیگر، اولین اشعه خورشید بر کنگره قصر سلطان نمی‌تابد. مناره باریک و ظریف آنجا مدتی است که سرنگون شده و کاروانسراهای آن فروریخته و مبدل به توده‌های خاک‌گردیده. دیگر گل سرخ بر لب رودخانه نمی‌روید و باغهای آن از بین رفته.»^۳ «البته نیشابور مانند دیگر شهرهای ایران، در طی سالهای اخیر رو به عمران و آبادی رفته و منظره عمومی آن عوض شده است.

وصف بازار: «بازارهای ایران هنوز مقدار زیادی از جذابیت و فریبندگی خود را حفظ کرده و هنوز زیباترین گوشه زندگی مردم این کشور را تشکیل می‌دهد. این بازارها ممکن است شلوغ باشد ولی هیچوقت کسل‌کننده نیست؛ و صرف‌نظر از انداختن اخلاط سینه و خارج ساختن صداهایی پس از نوشیدن چای، می‌توان آن را یکی از مطبوعترین باشگاههای جهان خواند. هیچ چیز ملال‌آور در این بازارها یافت نمی‌شود و اخبار در اندک مدتی، در آن پخش می‌گردد.

در بازارهای ایران، دکانداران مزاحم رهگذران نمی‌شوند. ایرانیان مؤدب، فقط به انداختن یک نگاه پنهانی به خارجیان اکتفا می‌کنند. هرگز مانند فروشندهگان قاهره و استانبول که سیاحان آنها را بد عادت کرده‌اند، آستین‌کت شما را نمی‌چسبند. بازار، یک شهر مسقف بدون نقشه را تشکیل می‌دهد. باستانی‌گدایانی که دائماً ناله می‌کنند و می‌توان آنها را زنبورهای بازار نامید، کمتر کسی در بازار به نظر غمگین می‌آید. بازرگانان از چانه‌زدن لذت می‌برند. در فاصله معاملات، هنوز مانند ۲۵ سال قبل که شاردن از بازارهای ایران دیدن کرده، قلیان پراشتی بین کسبه دست به دست می‌گردد. در بازار، صدای سندان آهنگران، چکش مسگران، صدایی که از صیقلی کردن اشیاء برنجی برمی‌خیزد، صدای چکش نقره‌سازان، ناله گدایان، عرعرخران و غرش اعتراض‌آسبز شتران و صدای گفتگوی هزاران تن، آهنگ سوزون و مطبوعی بوجود می‌آورد. چینی‌بندزن، خیاط، کلاه‌دوز، نخ‌ریس، قناد، درودگر، جواهرساز، پشم‌ریس و سایر اصناف در بازار دیده می‌شوند.»^۴

وصفی از شهرهای ایران در چهل و اندی سال پیش: فردریچاردز در سفرنامه خود

۱. رک: خاطرات کنل کاساکوفسکی. ترجمه عباسقلی جلی، ص ۱۹۵-۱۹۴.

2. Fredrick Charles Richards:

۳. فردریچاردز، سفرنامه فردریچاردز. ترجمه مهین‌دخت سبا.

۴. همان. ص ۴۰-۳۴ (به‌تأویب و اختتام).

می‌نویسد: «تهران، پایتخت ایران، گذشته درخشانی که بتواند به آن افتخار کند ندارد و اگر قلّه باشکوه و پر برف دماوند از عقب و شهر ری از جلو آن برداشته شود، یک‌شهر ملال‌آور مرکزی خواهد شد که فاقد مناظر زیبا و آثار تاریخی است. مشهد، شهر مقدس ایران، به‌سفر غیر مسلمان اجازه می‌دهد که فقط از منظره خارجی دیدنیهای آن لذت ببرد؛ یعنی باید در مسافتی بسیار دور، و در محلی که تا قوزک پا در خاک فرو می‌رود و یا در جایی که بوی تعفن شام را آزرده می‌سازد، بایستد و گنبدهای طلایی این زیارتگاه مقدس و مناره‌های آن را که با کاشیهای به‌رنگ زرد و فیروزه پوشیده شده، تماشا کند. این تنها منظره این زیارتگاه است که غیر مسلمانان می‌توانند آن را مشاهده نمایند. همدان نیز غیر از کوه پوشیده از برف الوند و آراسگاه «استر» پیرایه و زینتی ندارد. سوابق تاریخی آن که مربوط به داریوش و اسکندر و بخت‌النصر است، برای آن، بزرگترین افتخار محسوب می‌شود. کرمانشاه در بین راهی که به بیستون منتهی می‌شود، واقع گردیده است. خرابه‌های کرمان نیز فقط یادگاری از حمله افغانهاست حتی شیراز خندان غیر از تنگ‌الله اکبر و بازار و کیل و باغهای سرو چیز جالب دیگری ندارد. این شهر در پرتو تجلی آرامگاههای شعرای خود، بسر می‌برد، در حالی که نیشابور بدون کوچکترین اعتنایی به‌سفر، او را به بیرون شهر می‌راند تا آراسگاه بی‌نام‌ونشان و فراموش شده عمر خیام را برای خود جستجو کند و آن را کشف نماید. ولی در اصفهان چنین نیست. اصفهان دارای پلهایی است که شهرت جهانی دارد. از میدان شاه تا عالی‌قاپو و گنبدهای مساجد و مدرسه چهار باغ و بازارهای بزرگ اصفهان، باسانی، می‌توان بازدید کرد؛ و در هر یک از این محلها از میهمانان باگرمی استقبال می‌شود. تنها خارجیان نجس را در داخل مساجد آن راهی نیست.

ایرانیان راجع به اصفهان که زمانی پایتخت ایران و مرکز امپراتوری شاه‌عباس بوده است، امثالی از این قبیل دارند: «اصفهان نصف جهان است» یا «جهان را اگر اصفهانی نبود - جهان آفرین را جهانی نبود». امروز با اینکه اصفهان، یا ملکه شهرهای ایران، رو به ویرانی می‌رود و به آن توجهی نمی‌شود، هنوز می‌تواند شواهد و مدارک کافی که حاکی از عظمت آن است نشان دهد. مسجد شاه و عالی‌قاپو و مدخل بازار بزرگ و مسجد شیخ لطف‌الله با گنبد زیبای آن، زینت بخش این میدان باشکوه می‌باشد.»^۱

البته منظره عمومی شهرهای ایران، در سالهای اخیر، دگرگون گردیده و آنچه سیاح سابق - الذکر نوشته مربوط به نیم‌قرن پیش است.

شهر تهران: آقای دکتر باستان، در کتاب المصانعة زندگی، شهر تهران را در حدود نیم قرن قبل، چنین توصیف می‌کند: «چهل سال قبل (تاریخ نگارش در حدود ۱۳۳۰ هجری شمسی)، شهر تهران از طرف ارک دولتی (خیابان باب همایون که در آن موقع به خیابان در الماسیه موسوم بود)، به طرف شمال و مغرب انبساط می‌یافت، و دروازه‌های کاشیکاری تشنگی، یکی نزدیک باغ شاه و دیگری در انتهای خیابان دولت (خیابان سعدی فعلی)، و یکی در انتهای خیابان قزوین (که بعدها دروازه شهر نو موسوم گردید)، حدود شهر را تعیین می‌کرد،

و در فاصله بین دروازه‌ها، خندق‌سی شهر را احاطه کرده بود. خیابانهای بزرگ عبارت بود از: خیابان ناصریه (که همان ناصر خسرو فعلی باشد) و خیابان لاله‌زار (که از باغ لاله‌زار منشعب شده بود) و خیابان باغ‌شاه (خیابان سپه‌فعلی) و خیابان علاءالدوله (فردوسی) و چراغ برق که آن را، خیابان چراغ‌گاز نیز می‌گفتند (زیرا کارخانه چراغ برق حاج امین‌الضرب در آن بود). در اطراف این خیابانها، دکانهایی قرار داشت.

جلو هر دکان، دو ستون آجری ساخته شده بود که طاقی روی آن زده بودند، و این طاقها به‌صراط موسوم بود. این صباطها مشتریان را از برف و باران و گل و آفتاب سوزان تابستان حفظ می‌کرد.

در دو طرف خیابانها، جویهای آب در جریان بود و درختهای کهن، از قبیل چنار و نارون و ااقیا، سر به آسمان بلند کرده بودند. چهارراه حسن‌آباد از تقاطع خیابان مریضخانه و فرمانفرما (شاهپور فعلی) بوجود آمده بود. در نزدیکی این چهارراه، در خیابان یوسف‌آباد، در ورودی قبرستان حسن‌آباد واقع بود. این قبرستان تا پشت خیابان استخر، امتداد داشت و دکانهای ردیف خیابان سپه رو به آن باز می‌شد.^۱

www.Bakhtiaries.com

فصل چهارم

ارزش اقتصادی و صنعتی شهرهای ایران در قرون وسطی

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

اوضاع اقتصادی شهرهای ایران در قرون وسطی

مدارک و اسناد فراوان تاریخی، مخصوصاً سفرنامه‌های جهانگردان ایرانی و عرب از قرن سوم هجری به بعد، بخوبی نشان می‌دهد که ایران از دیرباز تا قرن نوزدهم که حمله استعماری اروپاییان به ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه آغاز می‌شود، کشوری بود از نظر اقتصادی کاملاً مستقل و خودکفا؛ یعنی مردم این سرزمین کلیه مایحتاج اقتصادی خود را، از انواع مصنوعات فلزی و پارچه‌های گوناگون و مواد غذایی، به‌دست کارگران، پیشه‌وران و کشاورزان ایرانی تأمین می‌کردند، و مطلقاً نیازی به کالای دیگر کشورها نداشتند. چنانکه بتفصیل، در صفحات بعد خواهیم دید، انواع پارچه‌های نخی، پشمی و ابریشمی در شهرها و شهرکهای فارس، خوزستان، اصفهان، کرمان، گیلان، و مازندران و دیگر نقاط بافته می‌شد، و نه تنها نیازمندیهای محل را تأمین می‌کرد بلکه قسمتی از مصنوعات و پارچه‌های زربفت و گرانبهای ایران به دیگر کشورهای جهان صادر می‌گردید.

www.Bakhtiaries.com

تلاش انگلستان و فرانسه و دیگر کشورهای استعماری در عهد صفویه و زندیه، برای تبدیل ایران به بازار فروش، چندان مؤثر واقع نشد، ولی از دوره فتحعلی‌شاه به بعد، فشار استعماری بیگانگان در اثر ضعف و زبونی هیأت حاکمه، رو به فزونی نهاد. مخصوصاً از دوره محمدشاه و ناصرالدین‌شاه به بعد، دو دولت متجاوز و ستمگر انگلستان و روسیه تزاری، در راه پیشبرد نقشه‌های سیاسی و اقتصادی خود، با هم رقابت می‌کردند و با تمام نیروی کوشیدند که ایران را زیر سلطه اقتصادی و سیاسی خود قرار دهند، و از نفوذ تمدن و فرهنگ و علوم و فنون جدید در ایران جلوگیری نمایند. در کتاب جغرافیای اصفهان، که در عهد ناصرالدین‌شاه به‌دست سرد مطلعی به نام میرزا حسین‌خان برشته تحریر درآمده است، شکست اقتصادی و تعطیل تدریجی کارگاهها و مؤسسات صنعتی ایران بخوبی تشریح و توصیف شده است. نویسنده با دلی بر خون، ضمن توصیف فعالیت صنف نساج، می‌نویسد: «سابق بر این که پارچه‌های فرنگی شایع نبود، از اعلی و ادنی، حتی ارکان دولت، و بعضی از شاهزادگان عظام قدک پوش بودند. بدین جهت، قدکهای بسیار خوب‌سماز از هشت چله‌الی سی چله، در اصفهان می‌بافتند، که پودونون هر دو ریسمان اصفهانی رشته بود. رنگهای پخته صباغی اصفهان را هم که بر آن می‌افزودند، از اکتی پیدا می‌کرد... مانند ماهوت کرک می‌انداخت و هر قدر رشته می‌شد، کرکش زیادتر و رنگش روشنتر می‌گردید. فترا دو سال و سه سال، به یک قبا اکتفا می‌کردند. کدام

پارچه‌های زرد و سرخ باطن سست فرنگستان «داج گرفته... مردم ایران جسم و جان خود را رها کرده و دنبال رنگ و بوی دیگران رفتند. در واقع، در این مرحله به ضررها رسیدند. (پسنددهای دیمانها از کاد عادی بازماندند و به ترتیب، تلف و تمام شدند. روسیه دست از خرید کشید، در صنف نساج شکست کلی رسید. عشر اصناف این شهر نساج بود که خمس آن باقی نیست. تقریباً نیم عشر از زنان این شهر بیوه‌زن بیکس یتیم دار بودند و با ریمان رسی صغیر کبیر می‌کردند؛ و همگی ساقط شدند. همچنین اصناف بزرگ دیگر، مانند صباغ و نداد و عمله کارخانه که بسته و پیوسته به این صنف بودند، بیشترشان از میان رفتند. سایر اصناف خلایق را هم از پرتو این شکستگی، ضررها رسید؛ بخصوص رعایای دهات را از بی‌تسعیری جوزق، به همه اجناسشان زیان آمد.

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

پس نویسنده با اعداد و ارقام، شکست صنف ابریشم کار را از عهد فتحعلی‌شاه تا روی کار آمدن ناصرالدین‌شاه، نشان می‌دهد: جماعت شرعیات و ابریشم کار «.. قریب صنف نساج که ریمان کارند جمعیت و دستگاه داشتند و فوایدشان هم کمتر از نساج نبود... در عهد خاقان مغفور، ۱۲۵۰ دستگاه بود؛ در عهد شاهنشاه مبرور، ۶۰۰. اوایل آن دولت جاوید مدت، ۲۴۰ و حال رسیده است به ۱۲۰ کارخانه».

به این ترتیب، از آغاز سلطنت فتحعلی‌شاه تا اواسط حکومت ناصرالدین‌شاه، در اثر رقابت امپریالیسم انگلستان و روسیه تزاری تنها در خطه اصفهان ۱۲۳۸ دستگاه شرعیاتی و ابریشم کاری محکوم به شکست گردیده و هزاران کارگر بیکار شده‌اند.

فرق ایران با اروپا این بود که در اروپا از قرن هیجدهم به بعد، صنایع ماشینی جانشین صنایع دستی (مانوفاکتوری) می‌شد، ولی در ایران، صنایع دستی و کارگاهها یکی بعد از دیگری تعطیل می‌گردید، بدون اینکه صنایع جدید جای آن را بگیرد.

اینک وضع صنایع دستی و محصولات و مصنوعات مختلف را در ایران و دیگر کشورهای شرق نزدیک مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

آغاز هنر ریسندگی و بافندگی در ایران، بطور دقیق، معلوم نیست. آنچه مسلم است چون پوشاک بعد از خوراک از ضروریات زندگی است، ساکنان قدیم پهنه ایران، بر حسب نیازی که به پوشاک و فرش

ریسندگی و هنر پارچه‌بافی در ایران

زیرا داشته‌اند، به فنون ریسندگی و پارچه‌بافی و قالی‌بافی آشنا بوده‌اند. پشم و سوی گوسفند و بز، فرش و تن‌پوش درست می‌کردند که نشانه و آثار آن در اشیاء پیدا شده و از دوران پیش از تاریخ نمودار می‌باشد. ضمن اشیائی که در غار کربند، نزدیکی بهشهر، بدست آمده وسایلی دیده می‌شود که تصور کرده‌اند در حدود ۶ هزار سال پیش از میلاد از پشم گوسفند و سوی بز نخهایی بطور ابتدایی تهیه کرده‌اند. پیدایش دوکهای نخ رسی سنگی و سفالی در بسیاری از تپه‌های ماقبل تاریخی نقاط مختلف ایران، نمایشگر آگاهی مردم به فن ریسندگی و پارچه‌بافی است. یک میله سسی در تپه حصار دامغان مربوط به حدود سه هزار سال ق.م پیدا شده که کاوشگران آن تپه آن را میله مخصوص ریسندگی دانسته‌اند که با آن نخهای نازک می‌تاییدند.

به مللر آقای ساسی: «در عهد هخامنشی، بافت پارچه‌های پشمی نرم و لطیف و قالیه‌های زیبا معمول گردید و به اطراف دنیای آن روز، مخصوصاً به مصر که در آن زمان خود بخشی از این شاهنشاهی را تشکیل می‌داد، و به یونان صادر می‌شده است. اسکندر مقدونی هنگامی که به پاسارگاد رفت، تابوت زرین آراسگاه کوروش بزرگ با فرش ظریفی که آن را پوشانیده بود، دید.

گزنفون می‌نویسد: «پارسیها در لباس و تجمل و شکوه از مادیها پیروی کرده و قالیه‌های آنها را بکار می‌بردند.» در تورات، استر، آیه ۴، ضمن توصیف ضیافت شاهنشاه هخامنشی در کاخ شوش، چنین آمده است: «پرده‌ها از کتان سفید و لاجورد با ریسمانهای سفید، و ارغوانی در حلقه‌های سیم بر ستونهای مرمر سفید آویخته بود.» کنت کورث، تاریخ نویس عهد باستان، درباره لباسها و فرشها و پارچه‌های عالی که در آتش‌سوزی تخت جمشید طعمه آتش گردید و یا غارت شد، مطالبی جالب نوشته است. این روایات معلوم می‌دارد که هنر پارچه‌بافی و قالیبافی پیش از عهد هخامنشی، در ایران زمین، رواج داشته تا توانسته بودند در آن روزگاران، نمونه‌هایی آنچنانکه تاریخ‌نویسان نوشته‌اند پدید آورند.^۱

خوشبختانه، از میان پارچه‌ها و آثار گوناگون بافندگان آن دوران، بحکم اتفاق، چند پارچه فرش در تپه پازیریک، نزدیک مغولستان، بهمت باستانشناس شوروی، رودنکو، کشف گردید که از وسعت دامن فرش بافی در آن دوران حکایت می‌کند. علاوه بر این، قطعه پارچه‌ای به دست آمده که تعدادی شیرهای غران را نشان می‌دهد، که یال آنها به رنگ آبی و قهوه‌ای یا قرمز است. کشف این آثار نشان می‌دهد که متجاوز از چهار قرن قبل از میلاد، در این سرزمین، صنعت بافندگی وجود داشته و غیر از طبقات ممتاز، طبقه متوسط و محروم ایران نیز از پارچه‌های ساده و زیخت برای تن‌پوش و حفظ بدن از سرما استفاده می‌کردند. بطوریکه از تصویر یک کشاورز عهد هخامنشی (در حال شخم زدن زمین) بر سی‌آید، وی از لنگی بعنوان تن‌پوش و لباس، استفاده می‌کرده است [نگاه کنید به: جلد اول، ص ۴۰۰].

«ضمن صادرات ایران از شاهنشاهی اشکانی به کشور روم، منسوجات گوناگون و قالی و قالیدجه‌های ابریشمی را نوشته‌اند. از این دوره، تجارت ابریشم چین با رومیها از راه ایران صورت می‌گرفته است. جاده معروف به ابریشم، از زسان اشکانیان، بین چین و ایران و کشورهای باختری، احداث گردیده است.

در عهد ساسانیان، بافتن پارچه‌های ابریشمی و پشمی و صدور کالا و فرآورده‌هایی که از این راه در تمام حوزه پهنای شاهنشاهی بدست می‌آید، برای کشورهای خاور و باختر خود یک منبع مهم درآمد اقتصادی بود. از قطعات گوناگونی که از پارچه‌های آن عهد باقی مانده است، می‌توان به انواع مختلف پارچه‌های عهد ساسانی پی برد.

از صنایع عمده بعضی از نواحی ایران، بافتن پارچه‌های متنوع چهار فصل از قبیل پارچه‌های بهاره شاهگانی و دبیقی از مرو شاهجهان، پارچه‌های پاییزی دو پودی و ابریشمی مرو و پارچه‌های توزی، خز مصنوعی، و پشمی بوده است.

ثعالی در غزالیسیر نوشته است: «خسرو از ریدک، غلام دانای خود، پرسید: بهترین

جامه کدام است؟ گفت: اما در بهار، شاهجانی و دیبکی، و در تابستان، توزی و شطوی، و در پاییز، منیر رازی و ملجم سروزی، و در زمستان، خزوحواصیل، و در سرمای سخت، خزآستردار که میان آن را از قرآنباشته باشند.

توز شهری بود در حدود خوزستان و بهبهان، و پارچه‌هایی را که در آنجا بافته می‌شد توزی می‌گفته‌اند. انوری گوید:

قائم و قندز بسرما پنج وشش - توزی و کتان به‌گرما هفت و هشت

بعضی نوشته‌اند که شهر کوچک توج یا توز بین کازرون و گناوه، از لحاظ پارچه‌های کتانی، معروف بوده و بهمین نام اشتها جهانی داشته است.

پس از حمله اعراب، صنعت بافندگی در ایران، چندی دچار وقفه و رکود گردید. آقای سید محمد تقی مصطفوی محقق و باستان‌شناس معاصر، در مجلد سوم گزارشهای باستان‌شناسی سال ۱۳۳۴ خورشیدی (ص ۲۸۳-۲۸۲) ضمن فصلی درباره بقعه بی‌بی شهربانو می‌نویسد: «در مسافت قریب ۵ متری جنوب شرقی قبرهایی که ابتدا در تقارن خانه ظاهر گشته بود، قبری هویدا می‌گردد که در آن، علاوه بر مقداری پارچه‌های کفن و رویوش و لباس و غیره، فرش هم از نوع گلیم وجود داشته است. فرش مزبور دارای زمینه سفید و حاشیه قرمز با کتیبه‌های کوفی بوده است. ضمناً علاوه بر مقبره اصلی، دهلیزها و سردابه‌هایی در آن ایجاد کرده اجساد دیگری در آن نهاده بودند. پارچه‌هایی که در بر سردگان بود، در اثر گذشت زمان درازی، بیش از یک هزار سال، آثار سهمی از آنها باقی نمانده بود.

در تأیید این مطالب، نوشته‌های چند تاریخ‌نویس معروف اسلامی و خاورشناس که نماینده پیشرفت و توسعه این صنعت در دوران اسلامی است، نقل می‌شود:

خاورشناس فقید روسی، استاد بارتولد، نوشته است: بهم مرکز صنعتی کرمان بوده و پارچه‌های نخی که در بیم می‌بافته‌اند به تمام عالم اسلام تا مصر می‌رفت. پارچه‌های مزبور دارای دوام فوق‌العاده بود و لباسی که از آن می‌دوختند از ۵ الی ۲۰ سال دوام داشت. در آن زمان، بافتن شالهای کرمان که تا به امروز معروف است، در بیم تمرکز یافته بود و در همان دوره بود که بنابه گفته ابن حوقل، قیمت یک طاقه شال به سی دینار می‌رسید (هر دینار معادل یک مثقال طلا بها داشت).

در این زمان، علاوه بر شالهای کرمان، قالیه‌های کرمان نیز اشتها خاصی دارد. در جای دیگر همین خاورشناس می‌نویسد: در کازرون و شهر کوچک توج یا توز، که در وسط راه بین کازرون و بندر گناوه واقع بود، پارچه‌های کتانی معروف به توجی یا توزی می‌بافتند که در تمام عالم اسلام معروف بود. در قرن چهاردهم میلادی، زمان حمدالله قزوینی، شهر توج خراب بود. اشتها پارچه‌های قریه سینج یا سینیز کمتر نبود. این قریه نزدیک سب رود تاب و در سرحد بین فارس و خوزستان واقع بود.

پارچه‌هایی را که در سمرقند می‌بافتند، سینیزی می‌گفتند و از اینجا معلوم می‌شود که صنایع فارس نفوذی در صنایع ماوراءالنهر داشت.^۱

ارزش اقتصادی فارس

بطوریکه از آثار اصطخری، مقدسی، ابن حوقل و دیگران برسی آید، یکی از مناطق صنعتی ایران فارس بود. لسترنج با استفاده از کلیه منابع، می نویسد: «گلیم بانی و قلابدوزی فارس، همه وقت، معروف بود و در مشرق زمین، که لباس نشان دهنده مقام و منزلت افراد بود، پارچه های زرینت خاصی برای مصرف شخص سلطان بافته می شد و روی آن پارچه ها نام و طغرای سلطان قلابدوزی می گردید. بهترین پارچه ها از توج صادر می گردید. همچنین در فسا انواع زربهایی که نام پادشاه به رنگ آبی و سبز مانند پرتاویوس در آن بافته می شد، تهیه می گردید. دستگاههای بافندگی شیراز پارچه های لطیف و متنوعی می ساخت که به کار تهیه قبا می خورد. همچنین پارچه هایی که به آن «اروز» یا «گاری» می گویند و نیز زری و پارچه های ساخته شده از ابریشم خام (خن)، در جهرم، گلیم و جاجیم که برای پرده مصرف می شد و جانمازی که در مساجد از آنها استفاده می شد، می بافتند. در شاپور، داروهای مختلف، همچنین نیشکر و اترج و بادام و زیتون و انواع میوه و نوعی بید که از شاخه های آن سبب می سازند، و در کازرون و دریز، جامه های کتانی و گاریسهای لعلیف و پارچه های شبیه زری مصری که به آن دبیق می گویند، و نیز دستمالهای خوب تهیه می شد. در غندجان، گلیم و پرده و انواع سبده و طرازهای قلابدوزی شده درست می شد. از استخر و رودان پارچه های چادری، کنش و از یزد و ابرقوه پارچه های نخی صادر می شد. در دارابگرد انواع پارچه های نخی عالی و متوسط و پست و نیز قلابدوزیها و فرشهای خوب و حصیرساخته می شد.»^۱

ابن حوقل در کتاب صوة الادضی در ذکر کالاهای فارس، می نویسد که گلاب ناحیه کوار و جوز (فیروزآباد امروز) معروف است و آن را به بلاد دیگر حتی مغرب و بلاد روم و اندلس و فرنگ و مصر و هندوچین می برند، و نیز از عرق زعفران و عرق بید این منطقه به نیکوی یاد می کنند.

در سنین، جامه های سینیزی و در جنابه دستمالهای جنایی، در توج جامه های توجی بدست می آید. در هر یک از شهرهای فارس، طرازهایی مخصوص سلطان تهیه می کنند؛ از جمله طراز چند رنگه و زرینت است که در جهان بی نظیر است و نیز در فارس، جامه ها و پرده های حریر گوناگون، جامه های ابریشمی و پشمی فاخر و سوسن جردی (که در فسا بعمل می آید) و در جهرم جامه های منقش عالی می بافتند؛ اما گلیم و جاجیم دراز و سجاده نماز و زلالی جهرم که در دنیا به جهرمی معروف است نظیر ندارد. در یزد، جامه های نخی و در غندجان گلیم پرده و انواع مخده. در دارابگرد، انواع پارچه های نخی عالی، متوسط و پست و همچنین قلابدوزی و فرشهای خوب بافته می شود. در قریه آیین «سومیای» بدست می آورند.»^۲

در کتاب حدود العالم در توصیف فارس، چنین آمده است: «شهرهای بسیار دارد. ناحیتی است آبادان، توانگر با نعمتهای گوناگون و جای بازرگانان، و اندروی کوهها و رودهاست و مستقر خسروان است. مردمان این ناحیه سخندان خردمندند. اندر کوههای وی معدنهاست، و

۱. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین، ص ۲۱۶-۲۱۵ (به اختصار).

۲. صوة الادضی، پیشین، ص ۶۵.

از وی جامهای گوناگون خیزد از کتان و پشم و پنبه؛ و آب گل و آب بنفشه و آب طلع و بساطها و فرشها و زیلواها و گلیمهای باقیمت خیزد. اندروی کوهها و معدنهاست و اندروی آتشفشانهای گران است.^۱

وضع پول و پیمانانه در سرزمین فارس: این حوقل در سفرنامه خود می نویسد: «اما پول و پیمانانه فارس در دادوستد، چنین است که در فروش، عموماً درهم به کار می رود، و دینار در نزدشان مانند کالا و جنس است، و وزنه‌های ایشان مانند اوزان بیشتر سرزمینهای دیگر، هر ده درهم برابر هفت مثقال است و مانند یمن و اندلس اختلاف وزن ندارد. در وزن کالا از «من» استفاده می شود و آن دو نوع است: کوچک و بزرگ؛ من بزرگ مانند رطل اردبیل به وزن ۴۱ درهم می باشد (رطل گوشت در اندلس برابر ۵/۹ رطل با فلفلی و فلفلی پانزده اوقیه به بغدادی، و رطل قیروان نیز فلفلی است جز رطل گوشت که ۱۲ اوقیه است اما من کوچک فارس، مانند من عراق، ۲۶ درهم؛ و همین من است که در فارس و عموم شهرها و کشورهای اسلامی به کار می رود و پیداست که اوزانی جز این نیز دارند. من بیضاء ۸۰۰ درهم، اصطخر ۴۰۰، جره ۲۸۰، شاپور ۳۰۰ و در برخی جاهای اردشیرخره ۲۴۰ درهم می باشد. پیمانانه شیراز، جریب ۱۰ قفیز و قفیز ۱۶ رطل در وزن کردن است، و برحسب جنس، کم و زیاد می شود چنانکه در گندم ۱۶ رطل است. رطل شیراز، مانند رطل بغداد، اوقیه و اوقیه $\frac{۱}{۴}$ ۱۰ درهم است. برای قفیز اجزائی هم دارند که آن را نصف قفیز و ثلث و ربع قفیز نامند؛ و من آنها معروف و معلوم و معین است و درد کانهایشان موجود است. پیمانانه کوچکی نیز دارند و آن $\frac{۱}{۳۳}$ قفیز است. جریب و قفیز اصطخر هر کدام نصف جریب و قفیز شیراز است. پیمانانه‌های بیضا بر پیمانانه‌های اصطخر در حدود ربع افزونی، و از آن شیراز کم دارد؛ و همچنین ارجان و کازرون بر اصطخر ۶ در ۱ افزونی دارند و پیمانانه‌های فسا از شیراز کمتر است، و این اندازه که شرح دادیم، مورد نیاز مردم و دانستن آن واجب است.^۲

این حوقل در مورد اردبیل، می نویسد: «بیشتر اوقات، نان را به عدد می فروشند. پنجاه قرص نان به بهای یک درهم است و گوشت را با «من» خودشان، هریک من و نیم، یک درهم می فروشند؛ و غسل و روغن گردو و سویز و همه خوردنیها بعد رایگان ارزان است.»^۳

بازرگانان فارس: استخری (اصطخری) ضمن بحث از منطقه پارس می نویسد: «بازرگانان بر جمع مال حریص باشند. و سردمان سیراف را از بازرگانی دریا، روزی تمام هست. خداوند کتاب گوید: من آنجا کسانی دیدم که هریک را چهاربار هزار هزار دینار بود و بیشتر. و کس باشد که بسیار بیش از این دارد، و جامه او همچو جامه مزدور باشد. و اما مردمان کازرون و فسا (فسا) بر خشک بازرگانی کنند و ایشان را از آن روزی است. و مردمانی صبور باشند بر غربت،

۱. به نقل از: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی [ضمائم] ص ۵۴۱ (به اختصار).

۲. حدود الارض، پیشین ص ۶۸-۶۷.

۳. همان، ص ۸۴-۸۳.

و بر جمع مال حریص. و مردمان پارس هر کجا باشند توانگر و متمیز باشند و بادیانت. ^۱
اصطخری در پیرامون محصولات صادراتی فارس، در حدود قرن پنجم و ششم هجری، گلاب و آب طلع (طلع یعنی شکوفه خرما) و زعفران و آب بید و روغنهای مختلف طبی و نباتی بود.
از مصنوعات فارس جامه‌های کتان، و طرازا و جامه‌های دیبا و جامه‌های زریفت و جامه‌ها و بردهای عالی است. و از مهمترین منسوجات یزد و ابرقوه، جامه‌های پنبه‌ای و حریر است. و در غنجدان، بساطها و پرده‌های نیکو و، در دیگر نقاط فارس، عودوعنبر و کافور و جواهر و خیزران و عاج و آبنوس و پلپل (فلل) و صندل و مواد معطره و داروهای مختلف بعمل می‌آمد که قابل صدور به نقاط مختلف جهان بود، و از برکت این محصولات متنوع، کار بازرگانی رواج تمام داشت تا جایی که به قول نویسنده کتاب: عده‌ای از بازرگانان این خطه «هر یک شست بار هزار درم سرمایه داشتند.» و از معادن مهم فارس، معدن آهن، سرب، گوگرد، نفت و سیم را ذکر می‌کند.^۲

ابواسحق اصطخری در کتاب المسالک و الممالک ضمن ذکر: «آنچه از دیار فارس برآید به شهرهای دیگر برند، می‌نویسد: «و از شینیز و جنابا و کازرون و توج جامه‌های کتان خیزد و سلطان را در هر شهری طرازی هست و جامه‌های بسیاری به آفاق ببرند، و در پسا (فسا) طراز دیناست سلطان را... و جامه‌های زریفت در پسا بیافند، و از قزوین، جامه‌ها و بردهای مرتفع بافند. و از یزد و ابرقوه جامه‌های پنبه خیزد و حریر. و از غنجدان - که قصبه دشت و ارین باشد - بساطها و بردهای نیکو خیزد، و سلطان را آنجا کارگاه است. و سوزن کرد پسا، بر سوزن کرد قرقوب قیمت زیادت دارد؛ ایرا (زیرا) که به قرقوب از فریشم (ابریشم) بافند و در پسا از ریسمان و پشم. برد شیرازی معروف است.»^۳

«شیراز در قرن چهارم، قریب یک فرسخ وسعت داشت و دارای بازارهای تنگ ولی پرجمعیت بود و هشت دروازه داشت. عضدالدوله دیلمی در آن، قصری عظیم و بیمارستانی بنا نمود. در نزدیکی شهر پشیمانان، خزدوزان و دیگر پیشه‌وران سکونت داشتند. باروی شیراز بهمت مصمص‌الدوله، پسر عضدالدوله، ساخته شد. حمدالله مستوفی برای شیراز، هفده محله و نه دروازه ذکر می‌کند و ضمن توصیف هوای مطبوع آن، از کوجه‌های آلوده و چرکین این شهر شکایت دارد. در آن موقع، شیراز سه مسجد داشت. وی درباره شهر سیمکان می‌نویسد: سیمکان شهری است که از وسط آن رودی می‌گذرد و بر روی آن پلی ساخته‌اند: طرف بالای پل، سردسیر است و درختانی نظیر جوز (بادام) و چنار و امثال آن می‌روید و طرف زیر پل گرمسیر است و درختان ترنج و نارنج و مانند آن می‌روید. و شراب انگور آن چنان است که تا دوسه لیوان آب بر آن اضافه نکنند قابل نوشیدن نیست.»^۴

۱. مسالک و ممالک، پیشین. ص ۱۲۱-۱۲۰ (به اختصار).

۲. همان. ص ۱۲۴-۱۲۳.

۳. همان. ص ۱۲۵-۱۲۴ (به اختصار).

۴. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین. ص ۲۷۳-۲۶۹ (به اختصار).

مقدسی دربارهٔ فیروزآباد، می‌نویسد: از هر دروازهٔ شهر که بیرون رویم، تا یک فرسخ در باغ و عمارت راه می‌رویم^۱. اصطخری می‌گوید: «سیراف از حیث بزرگی و جلال با شیراز همسری می‌کند. ساختمانهای آنجا از چوب ساج است که از زنگبار می‌آورند و عمارت‌های چند طبقه دارد که مشرف بر دریا ساخته شده. همچنین گوید: مردم سیراف در مخارج عمارت اسراف می‌کنند؛ چنانکه یکی از بازرگانان برای خانهٔ خویش بیش از سی هزار دینار (۱۵ هزار پوند) خرج می‌کند. سپس گوید: اهالی آنجا از تمام اهالی فارس توانگرترند و کسانی هستند که ثروت آنان از شصت هزار هزار درم (دو میلیون پوند) بیشتر است و همه آن را از راه تجارت دریا بدست آورده‌اند.^۲

یاقوت دربارهٔ خارک، می‌نویسد که خاک آن حاصلخیز و میوهٔ آن فراوان است، و نخل‌های نیکو دارد و دریای مجاور آن بهترین صیدگاه مروارید است.

لسترنج در جغرافیای تاریخی خود، ضمن بحث از خصوصیات ولایت اصطخر (استخر) و تغییراتی که در طول زمان در آن پدید آمده است، از رود «کر» و سدهایی که روی آن ساخته‌اند سخن می‌گوید و سپس می‌نویسد: عضدالدولهٔ دیلمی سد عظیمی که شالوده‌اش از سرب بود، ساخت و سخن بزرگی از آب پدید آورد و در امتداد آن سد، ده چرخاب عظیم ساخت و بوسیلهٔ آن چرخابها (دولابها) آب بالا می‌آمد و با این اقدام، سیصد دهکده سیراب می‌شد. در هر چرخابی، یک آسیاب برای آرد کردن گندم نیز ساخته شده بود. طولی نکشید که نزدیک آن بند، شهر بزرگی بوجود آمد. رود کر سرانجام به دریاچهٔ بختگان می‌ریزد. اطراف این دریاچه در قرون وسطی دهکده‌ها و شهرهای آبادی وجود داشت ولی امروز، اطراف این دریاچه را بیابان‌هایی احاطه کرده است.^۳

ابن حوقل دربارهٔ یزد، می‌گوید: مکانی خوش ساخت و مستحکم است و دو دروازهٔ آهنین دارد. در یزد، نه‌ری است که از کوه سرچشمه می‌گیرد. روستاهای آن حاصلخیز است و میوه‌های فراوان آن به اصفهان صادر می‌شود. در حوالی شهر، معدن سرب وجود دارد. ابن حوقل از از حریر و سندس یزد تعجب می‌کند. حمدالله مستوفی می‌گوید: اکثر عمارات آن از خشت خام بود. بارندگی در آن کم، حاصلش پنبه و غله و میوه و ابریشم بود، ولی احتیاجات اهالی را تأمین نمی‌کرد و آب شهر بکنک قنات تأمین می‌شد.^۴

دربارهٔ شهر فسا، می‌نویسد که این شهر دومین شهر بزرگ ولایت دارا بگرد و از حیث بزرگی با شیراز برابر بود. ساختمان‌های نیکو داشت. چوب‌ساختمان‌های آن از سرو بود و هوایش سالم و بازارهایش معمور بود. قلعه و خندق و حومه‌ای وسیع داشت. رطب و انگور و بادام و اترج و میوه‌های دیگر آن فراوان بود.

لسترنج در جغرافیای تاریخی خود، می‌نویسد: «در موضوع تجارت و صنایع استان فارس، اصطخری و مقدسی بتفصیل گفتگو کرده‌اند. در زمان آنها چنانکه قبلاً گفتیم، بزرگترین بندر ایران در خلیج

تجارت و صنایع استان فارس

۱. رک: همان، ص ۲۷۶. ۲. همان، ص ۲۷۸.

۳. رک: همان، ص ۲۹۹-۲۹۸.

۴. رک: همان، ص ۳۰۶.